



## دلخوشی با طعم اوجولات



حسین  
شکیب راد  
دبیر «نوجوان»

معلوم نیست چرا تا از تفاوت نسل ها حرف می زنیم یک عده تمام تلاشان

را می کنند که به جهت همین تفاوت ها به یک نسل صفات خوب را نسبت دهند و نسل بعدی را به جرم همین تفاوت ها محکوم کنند. در صورتی که گاهی باید تفاوت ها را پذیرفت بدون اینکه بار مثبت یا منفی به آن داد.

مثلاً یکی از ویژگی های متفاوت نسل جدید یعنی همین شما ده هشتادی های گرامی این است که آستانه تحریک و انگیزش شما بالا رفته است و به عبارت بهتر نمی شود انگیزه ای را در شما قلقلک داد. مثلاً یک نگاه ساده به سه دهه اخیر بیندازیم. برای من دهه شصتی (البته پادتان که نرفته من هنوز ۱۸ سال دارم) کافی بود که بگویند قرار است جمعه برویم خانه عمه جان یا دایی جان. باور کنید از شب قبل خوابم نمی برد. و این قصه همه آن نسل بود. همین که قرار است خانه را به قصد خانه ای دیگر ترک کنیم و با هم سن و سال هایمان باشیم کولاک بود در نوع خودش.

جلوتر که آمدیم برای دهه هفتادی ها قضیه فرق داشت. حالا شاید حتی علاقه ای برای رفتن به خانه فامیل وجود نداشت. اما اگر پدر یکهو خبر از سفر آخر هفته به شمال می داد، ماجرا جذاب می شد و دوباره همان بی خوابی از شب قبل که قرار است شهر را به قصد شهری دیگر ترک کنیم و این انگیزه خوبی بود. حالا اما انگار تا خبر از مهاجرت به آلمان را از زبان پدرشان نشنوند این دهه هشتادی ها، چیزی ته دلشان را قلقلک نمی دهد.

این یکی از همین تفاوت هاست. مساله این نیست که اگر ما با یک شکلات دلخوش می شدیم لابد ساده لوح بوده ایم یا از آن طرف خیلی با شعور و همچنین اگر دهه هشتادی ها با هر چیزی در وجودشان انگیزه ایجاد نمی شود یا قدر شناس و پرتوقع هستند یا خیلی باحال و هیجان انگیز. هیچ کدام از این صفات های خوب و بد را لازم نیست بار هیچ نسلی کنیم. فقط لازم است خودمان و دیگران را بشناسیم و به این تفاوت ها باور داشته باشیم.

مطمئن نیستم چند تا از پدر و مادرها مخاطب نوجوانه باشند ولی لاقل به شما دهه هشتادی های می توانم بگویم اینکه پدر یا مادرت با کلی ذوق یک کار به ظاهر کوچک از دید تو برایت انجام می دهند، باور کن با دو تا چهارتای خودشان خیلی هم کار مهمی انجام داده اند و این بی انصافی است که تو با عینک خودت برخورد کنی و زحمتشان را ندیده بگیری. نه اینکه ارزش تو را ندانند. ولی ممکن است به این ویژگی ات آگاهی ندارند که خلاصه با اوجولات دلت به دست نمی آید!



## قلمرو

### ضمیمه نوجوان

شماره ۲۷ ■ ۲۰ شهریور ۱۳۹۹



### شما هم می توانید

شعر، داستان  
پادداشت

یا متن های ادبی

خودتون رواز

طریق ایمیل

ضمیمه که در

صفحه ۸ اومده

برامون ارسال

کنید تا در صفحه

قلمرو چاپ کنیم

## چند یادداشت نوجوانه درباره رنگ و بوی سال تحصیلی متفاوت امسال

# مدرسه ها وا شده؟

علیرضا عالی بیگی  
۱۸ ساله از میانه

کوچه پس کوچه های اپلیکیشن ها با سرعت عبور می کنم چون وقتی برای از دست دادن ندارم، باید وارد «شاد» شوم! وارد مدرسه امروزی و مجازی شاد می شوم و در حالی که اولین لقمه را در دهانم می گذارم، زنگ اول در کلاس مجازی ما یا همان گروه شروع می شود! زمانی در کلاس، خوردن و آشامیدن ممنوع بود، صحبت بلند یا حتی برخاستن بدون اجازه از نیمکت ممنوع بود، ولی امروز...!

امروز چه کسی می تواند جلوی ت را بگیرد؟! تلویزیون را روشن کن و گروه را سایلنت، بدون اجازه برخیز، حتی بازی کن! امروز گویی زنگ تفریح و کلاس ادغام شده و همزمان هم می توانی به کلاس گوش دهی و هم کار مورد علاقه ات را بکنی! اما امان از زمانی که کلاس ها به صورت تصویری برگزار شوند، آن وقت است که غل و زنجیر نگاه معلم شملت می شود و باز هم نمی توانی بدون اجازه از نظرها غایب شوی! ولی اگر برای آن هم راه فراری دارید که هیچ، ولی این را بدانید که از قدیم گفته اند، هرکس بخواند، درسش را می خواند و هیچ چیز جلودارش نیست، فقط باید بخواند...!

فاطمه کریمی  
از خمینی شهر

## اجبار تکراری

امسال ۱۵ شهریور ماه جای اول مهر را گرفت اما در ادای حال و هوای مهر و شروع مدارس در آوردن ناتوان ماند. سال گذشته حضور در کلاس های آنلاین را تجربه کردیم. اوایل، کنار آمدن با شرایط جدید سخت بود و حتی عده ای مثل من از وجود کانال های درسی و تدریس مجازی از طرف مدرسه خود بی خبر بودند و چند صباحی از مشق و کتاب و مدرسه عقب افتادند که جبران این عقب ماندن هم آسان نبود اما امسال تکرار آموزش های مجازی برای هیچ کس تازگی نداشت و حداقل همه آگاه بودند.

هر چند شروع امسال مدارس هم با فراز و نشیب ها و بلا تکلیفی های زیادی رویه رو بوده و هست. متأسفانه همچنان هم این بی نظمی کامل رفع نشده و نه تنها خانواده ها، دانش آموزان و دانشجویان، بلکه آژانس های سرویس مدارس و راننده های شخصی و مینی بوسی هم بلا تکلیف اند. و البته ما مقصر اصلی را کرونا می دانیم. حقیقت اینجاست...

تدریس حضوری سخت و گاهی گیج کننده است و دل ها برای حضور در مدرسه و نشستن پشت صندلی های چوبی واقعا تنگ شده. دوباره امسال فاتحه گپ و گفت های دوستانه را هم خواندیم، دوباره کنایه های اینترنتی، کیفیت پایین صداها و فیلم های ارسال شده... قطع شدن سایت های امتحان درست وسط امتحان! و باز هم گم شدن پیام ها بین استیکرها و پیام اضافه. مجبوریم فیزیکی، شیمی و... را از صفحه تلفن همراه متوجه شویم، والا باید رویای پزشک شدن یا مهندسی را دیگر صد درصد تو خواب ببینیم. هم سختی آموزش هم سختی یادگیری افزایش یافته، تلاش ها سه برابر شده، اما با این حال کنکور و دیگر امتحانات هم هر روز مشکل تر و ترس از آنها تبدیل به غولی بزرگ تر شده است و شاید مثل کرونا، قربانی هم بگیرد!

که خب این موضوع علاوه بر موارد قبلی، استرس و نگرانی ها را زیاده تر می کنه. ذوق و شوق ترم اولی ها برای حضور در دانشگاه و آشنا شدن با فضای دانشگاهی هم که کلا کور شد. قدر حضوری رفتن را، حالا می فهمیم، الان که دیگر از آن محروم شده ایم، کاش این ویروس دست از سر ما برمی داشت و جامعه به روال قبلی خود باز می گشت.

## مدرسه بدون یونیفرم!

چه بخوایم چه نخوایم، کرونا باشد یا نباشد، با پیشرفت جامعه و وجود فناوری ها روزی ساختمانی به نام مدرسه و مساله ای به نام قطع درختان برای تولید کتاب وجود نخواهد داشت! روند پیشرفت تا مجازی شدن همه چیز به خصوص تعلیم و تربیت امروزه به خاطر کرونا روی غلتک افتاده است؛ با این که امسال بازگشت به مدارس در هاله ای از ابهام است، ولی من از دوراهی مجازی یا حضوری بودن مدارس، مجازی را انتخاب کرده و از خاطرات اولین روز بازگشایی مدرسه مجازی یک فرد بالغ که اکنون دستی بر ادبیات دارد را از زمان کرونا برایتان تعریف می کنم. متن خاطره به این شرح است: صبح روز اول مهر است، آلازم گوشه سعی در کر کردن من دارم، خدا را شکر دیگر لازم نیست با هزار مشقت و جلوگیری از غش کردن حاصل از خواب آلودگی ملبس به یونیفرم مدرسه شوم! وسیله جادویی ام یعنی موبایل را با چشمانی نیمه باز به آشپزخانه می برم، در حالی که منتظر صبحانه آماده شود خورشید شهر مجازی یعنی اینترنت طلوع می کند و روشن و روشن تر می شود؛ من هم در هویتی مجازی از

کوثر سعیدفر  
۱۶ ساله از دزفول

## مبانی فراموش شده هنر

سر کلاس نشسته بودیم. معلم اسم مان را به نوبت می خواند تا طرح ها را نشانش بدهیم. نوبت من رسید. رفتم و طرح هایم را نشانش دادم. ایرادهای فراوانی داشت که او را عصبانی کرده بود. معلم از گرفتن ایراد طرح هایم دست کشید. نگاهی به من کرد و گفت دیگر مثل قبل با علاقه کار نمی کنی! راست می گفت. سرم را بالا گرفتم و گفتم: این درس به هیچ دردی نمی خورد.

به ما خوب یاد دادند نقطه چیست، خط چیست، تعادل و توازن را چگونه در کادر پیاده سازی کنیم، ولی هیچکس به ما نگفت از چیدمان متعادل و متوازن خط و نقطه در کادر چه هدفی باید داشته باشیم! همین شد که بچه ها را به سمت نظریه «هنر برای هنر است!» کشاندند. هنرجویانی که هنر دارند ولی محتوانه! مبانی هنرهای تجسمی خوانده اند ولی مبانی فکر کردن نه!

انقلاب ما برای همه چیز برنامه داشت، حتی برای هنر! هنر انقلاب و هنرمند انقلابی، ثمره روح بلند امام بود. ما به یک مدل جدید در هنر رسیده بودیم. دستگاه هنرمند سازی ای که نتیجه اش شده بود امثال شهید آوینی؛ اما حالا به جای آموزش افکاری که نتیجه اش می شود یک هنرمند مثل شهید آوینی فقط به هنرجویان خط و نقطه یاد می دهند. دروسی که بچه ها را به تفکر وامی دارد، در لابه لای کارگاه ها پنهان کرده اند. در رسانه ها شعاری می دهند که هنرستانی ها کم هوش نیستند و صرفاً کسانی را که نمره کم دارند به هنرستان نمی فرستند ولی همیشه ضعیف ترین معلمان دروس نظری را برای هنرستان ها کنار گذاشته اند. هنر فقط تکنیک نیست؛ هنر تجلی عقاید است.